

(۳۰)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَاجِبٌ لِّدِينِنَا خَالِدٌ فِيهِ بِنَانِد
 سَلُوكِ أَنْ حَوْلَ اسْتِ وَبِالْخَضَارِ تَح
 سَاهَا اسْتِ وَاللَّهُ الْعَالِمُ حَزْرَةُ الْأَخْصَرِ
 مُحَمَّدٍ نَجْمِ الرَّحْمَةِ الشَّيْخِ سَدَقَةَ الدِّعْوَةِ
 مُحَمَّدٌ نَجْمِ بَارِكِ الْبَشَارَةِ
 صَوِّفْ حِكْمَةَ شَيْخَانِ مِنْ ظَاهِرِ شَيْخَانِ
 الْعَالَمِ الْعَامِلِينَ بِالْإِسْلَامِ الْمُسْتَدِرِّ
 أَفَاتِيْدِ جَعْفَرِ الطَّيْبَانِيِّ فِي ظِلِّهِ
 الْمَرْحُومِ خَلِيفَةِ بَارِئِ حَمْدِ اللَّهِ الْعَالِي
 بِسْمِ اللَّهِ
 لَا يَنْبَغِي التَّأَمُّلُ فِي عَدْوِ اسْتِ سَلُوكِ هَذَا
 الطَّرِيقِ عَلَى نَفْسِكَ لِأَمْنِيَّةِ الْمُتَّقِ
 شَلَعِ وَذَلَعِ وَمَلَأِ الْأَسْمَاعَ بِتِلْكَ هَذِهِ
 اللَّهُ

(۳۱)

السِّبْغَةُ وَعَلَيْهِ فَالْحَقُّ أَنْ لَا يَكُونَ الْمَكْلُفُ
 مُسْتَطِيعًا وَلَا مُخْتَارًا لِكُلِّ مَوْجِدِ الطَّرِيقِ
 وَاللَّهُ الْعَالِمُ حَزْرَةُ الْحَافِي بِفَلْهُ الْفَانِي خَادُ
 الشَّرِيعَةِ الْمَطَهَّرَةِ الْمُبْتَعَةِ جَعْفَرِ الطَّيْبَانِيِّ
 ۱۳۲۰ مَحَلِّ خَاتَمِ بَارِكِ الْبَشَارَةِ
 صَوِّفْ حِكْمَةَ شَيْخَانِ مِنْ ظَاهِرِ شَيْخَانِ
 الْأَسْلَافِ الْعُلَمَاءِ الْأَنْبِيَاءِ الْإِسْلَامِ
 حَسْبِنَا الْمَرْحُومِ جَعْفَرِ الطَّيْبَانِيِّ
 الْمَازِنِ دَرِئِ حَمْدِ اللَّهِ
 بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ
 اسْتَطْرَاقٌ وَاجِبٌ لِّدِينِنَا خَالِدٌ فِيهِ بِنَانِد
 وَبِالْخَضَارِ طَرِيقِ اسْتَطْرَاقِ عَطَا صِلِ بَسْتِ
 وَاللَّهُ الْعَالِمُ الْخَائِرِيُّ الْمَازِنِ دَرِئِ
 مَحَلِّ خَاتَمِ بَارِكِ الْبَشَارَةِ

هو العزيز

من از اشخاصی بودم که حسب تکلیف
 دینی بی میل باین اساس بسودم و دلیل شرعی که
 سبب شده بود این است که حسب التکلیف در این
 کتاب نوشتم ولی چون بکلام تدریجاً بیان مطلب
 میشود مستدعی آنکه بیغرضانه تا آخر کتاب
 بخوانند تا مطلب بدست بیاید و دیگر آنکه بعد از
 قرائت بدهند یکسانی که نخوانده اند تا قرائت
 نمایند چون شهد الله مقصودی جز رفع اشتباه
 اخوانم از امور دینی نبوده و نیست.

إذا ظهرت البدع فعلى العالم ان يظهر علمه و الافعليه لعنة الله

کتاب تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل

بسم الله الرحمن الرحيم

وله الحمد وبعد این خادم شرع مطاع احمدی بعرض برادران دینی و اخلاء روحانی میرساند که اگر چه حفظ نظام عالم محتاج بقانونست و هرملتی که تحت قانون داخل شدند و برطبق آن عمل نمودند امور آنها با استعداد قابلیت قانون نشان منظم شد ولی برعکس متدینین معلوم است که بهترین قوانین قانون الهی است و این مطلب از برای مسلم محتاج بدلیل نیست و بحمدالله ما طایفه امامیه بهتر و کاملترین قوانین الهیه را در دست داریم چونکه این قانونی است که وحی فرموده او را خداوند عالم بسوی اشرف رسلش و خاتم انبیاش و وحی فرموده که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی لکن هزار حیف که افراد ملت ما را ابداً رغبت تحصیل علم بآن نبوده و نیست و حال آنکه جامع است جمیع مابحتاج الیه الناس را و گویا ماها جهل را محبوبترین اوصاف یافته ایم و معلوم است که این قانون الهی ما مخصوص عبادات نیست

بلکه حکم جمیع موادسیاسیه را بروجه اکمل و اوفی داراست حتی ارش الخدش لذا ما ابدأ محتاج بجعل قانون نخواهیم بود خصوص بملاحظه آنکه ماها باید بر حسب اعتقاد اسلامی نظم معاش خود را قسماً بخواهیم که امر معاد ما را مختل نکند و لابد چنین قانون منحصر خواهد بود بقانون الهی زیرا اوست که جامع جهتین است یعنی نظم دهنده دنیا و آخرت است بلکه اگر کسی را گمان آن باشد که ممکن و صحیح است جماعتی از عقلا و حکما و سیاسیین جمع شوند و بشوری ترتیب قانونی بدهند که جامع این دو جهت باشد و موافق رضای خالق هم باشد لابد آنکس از برقه اسلام خارج خواهد بود چون اسلام بدون اقرار بنبوت محقق نیست و اقرار بنبوت بغیر دلیل عقلی متصور نیست و دلیل عقلی بربوبت سوای احتیاج ما بچنین قانونی و جهل و عجز ما از تعیین آن نمیباشد و اگر خود را قادر بر آن بدانیم پس دیگر دلیل عقلی بربوبت نخواهیم داشت بلکه اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر تغییر دهنده بعض مواد آن قانون الهی است یا مکمل آنست چنین کس هم از عقاید اسلامی خارج است بجهت آنکه پیغمبر (ص) ما خاتم انبیاست و قانون او ختم قوانین است و خاتم آن کسی است که آنچه مقتضی صلاح حال عباد است الی یوم الصور بسوی او وحی شده باشد و دین را کامل کرده باشد پس بالبدیهه چنین اعتقاد کمال منافات را با اعتقاد بخاتمیت و کمال دین او دارد و انکار خاتمیت بحکم قانون الهی کفر است و توضیح این مطلب را در سوال و جواب عقل عاقل بیان واضح و برهان قاطع لایح در همین او ان نموده ام پس جعل قانون کلاً ام بعضاً منافات با اسلام دارد و این کار کار پیغمبر است لذا هر رسولی که مبعوث شد از برای همین کار بود بعضی از احکام پیغمبر سابق را امضا میفرمود و بعضی را تغییر میداد تا آنکه خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله مبعوث شد و دین خدا را کاملاً بیان فرمود لذا او خاتم انبیاست و قانون الهی که او آورد دیگر نقص نخواهد

داشت حتی نسبت بنام ایام و نیز نسبت بنام مردم ولی تمام حسب الوحی بوده نه باستحسانات شخصیه ما ینتطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی این آیه قرآن است یعنی پیغمبر ص کلامی نمی‌فرمود مگر اینکه وحی باو شده باشد حاصل آنکه مسلم راحق جعل قانون نیست والله ابدأ گمان آن نداشتم که کسی جعل قانون را امضاء کند و از برای مملکت اسلام قانونی جز قانون الهی به‌پسندد و مقتضیات عصر را مقایر بعضی مواد قانون الهی بدانند و مع ذلك او معتقد بخاتمیت و کمال دین محمد صلی الله علیه و آله باشد بلی اگر کسی بخواهد بجهت امور شخصی خودش ضابطی مقرر کند منع و قبولش چون مربوط بعموم ناس نیست ربطی باحدی ندارد مگر آنکه مشتمل بر منکری باشد در این صورت با اجتماع شرایط مورد نهی از منکر است از روی قانون الهی و لذلك اگر سلطان اسلام اراده فرماید که دستور العملی بجهت عمل مأمورینش معین نماید که اهل مملکتش مورد تعدیات اشخاص مأمورین واقع نشوند آنهم در صفرویات بسیار خوب است اهل و محل ولی امضاء و انفاذ آن ربطی بوظیفه نواب عام و حجج اسلام ندارد و وظیفه آنها منحصر بآنست که احکام کلیه که مواد قانون الهی است از چهار دلیل شرعی استنباط فرمایند و بعموم برسانند و آن چهار قرآن و اخبار و اجماع و عقل است آنهم بنحو مخصوصی که مقرر شده و عمده آنست که باید ملاحظه فرمایند که در مقام استنباط قیاس و استحسان را دخالت ندهند چونکه در شرع امامیه حرام است که از روی استحسان و قیاس تعیین احکام الهیه بنمایند پس این دارالشوری که مردم خواستند منعقدش نمایند و از روی موافقت باطباع با اکثریت آراء تعیین قانون کنند اگر مقصودشان جعل قانون جدید بود چنانکه این هیئت را مقننه میخواندند بی اشکال تصدیق بصحت آن منافات با اقرار بنبوت و خاتمیت و کمال دین داشت و اگر مقصود جعل ترتیب قانون موافق شرع بود و الا آنکه ابدال ربطی بآن جماعت نداشت

و بالکلیه از وظیفه آن هیئت خارج بود و ثانیاً آنکه عمل باستحسان عقلی است و حرام و اگر مقصود آنها تعیین قانونی بود مخصوص بصفرویات اعمال مأمورین دولت که ابدال ربطی بامور عامه که تکلم در آن از مخصوصات شارع است نداشت پس اسم شرع و قرآن چرا میبردند و تمسک بذیل امضاء و انفاذ حجج اسلام چرا میزدند و مخالف آنرا چرا محار و معاند با امام میخواندند و اگر مقصود آنها تعیین قانون الهی و اجراء و تقویت آن بود عوام و فرق مختلفه را چه مداخلیت در این امر بود و چرا از آنها در امور عامه رای میطلبیدند و چرا اسمی از دلیل شرعی آن نمیبردند و در صورت مخالفت هر یک از آنها که اسم مطابقه میبرد تعرض باو میگردند ای برادر عزیز اگر مقصودشان اجراء قانون الهی بود و فایده مشروطیت حفظ احکام اسلامیه بود چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند که هر یک از این دو اصل مودی خراب نمایند رکن قویم قانون الهی است زیرا قوام اسلام بعبودیت است نه بآزادی و بنای احکام آن بتفریق و جمع مختلفات است نه بمساوات پس بحکم اسلام باید ملاحظه نمود که در قانون الهی هر که را با هر کس مساوی داشته ما هم مساویشان بدانیم و هر صنفی را مخالف با هر صنفی فرموده ما هم باختلاف بآنها رفتار کنیم تا آنکه در مفاسد دینی و دنیوی واقع نشویم مگر نمیدانسی که لازمه مساوات در حقوق از جمله آنست که فرق ضالیه و مضله و طایفه امامیه نهج واحد محترم باشند و حال آنکه حکم ضال یعنی مرتد بقانون الهی آنست که قتلشان واجب است و زنشانش باین است و مالشان منتقل میشود بمسلمین از ورانشان و جنازه آنها احترام ندارد غسل و کفن و صلوة و دفن ندارد بدنشان نجس است معامله با آنها باطل و حرام است و عملشان اجرت ندارد و اما یهود و نصاری و مجوس حق قصاص ابدال ندارند و دیده آنها هشتصد درهم است پس اگر مقصود اجراء قانون الهی بود مساوات

بین کفار و مسلمین نمیطلبیدند و اینهمه اختلافات که در قانون الهی نسبت باصناف مخلوق دارد در مقام رفع آن بر نمی آمدند و مساوات را قانون مملکتی خود نمیخواندند با اینکه تغییر احکام از مختصات رسل است بوحی مادامی که خاتم رسل مبعوث نشده باشد پس ای کسی که میل آن داری مساوی با مسلم باشی در بند اسلام تو اسلام قبول نما تا مساوی باشی و الا بحکم خالق قهار باید در بند اسلام خواری و ذلیل باشی و محض آنکه زمانی بظلم و قهر مبلغ خطیری مال در عرض خون کافری از مسلمانان گرفتند نمیشود که جائز شود تغییر بدهند قانون الهی را و جعل قانونی برخلاف آن نمایند ولو در يك مورد زیرا مخالفت عملی قانون الهی فسق است ولی تغییر دادن آن کفر است چونکه تخطئه قانون الهی است نسبت باین زمان پس ای کسی که طالب مساوات بودی و او را قانون مقرر میداشتی اگر دعوی نبوت داری و یا انکار اصل نبوت مینمائی و یا تخطئه حکم پیغمبر (ص) میکنی بگو تا آسوده شوم.

ای برادر عزیز مگر نمیدانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیره منافی با قانون الهی است مگر نمیدانی فائده آن آنست که بتوانند فرق ملاحظه و زناده نشد کلمات کفریه خود را در مناظر و لواجیح بدهند و سب مؤمنین و تهمت بآنها بزنند و القاء شبهات در قلوب صافیه عوام بیچاره بنمایند ای عزیز اگر اساس میثوم مودی بضاللت اعطاء حریت مطلقه نبود پس چرا جلوگیری از لواجیح کفره نمیشد کدام جریده نوشته شد که مشتمل بر طعن باسلام و اسلامیان نبود کدام اداره بود که جریده اش خالی از کفر بود اگر اساس آن حریت نبود جمال زندیق و جهنمی ملعون و آن فخر الکفر مدلس و اخوة آنها اینهمه کفریات در مناظر و مجامع و جرائد خود نمیگفتند و مردم چون قطعه چوب جشک استماع آن زندغه نمینمودند و اگر کسی میگفت منع فرمائید آنان را در جواب نمیگفتند که ما محتاج بآنها هستیم و آنها معین و مقوم این

اساسنداف بآن اسلام که مرتدین و اقوال ضاله و مضله آنها مقوم آن باشند آه از نفهمی مردم ای عزیز اگر اعطاء حریت نشده بود آن خبیث در محضر عمومی اینهمه انکار ضروری نمیگرد و از جمله آنکه نمیگفت مردم حق خود را بگیرید در قیامت کسی پول سکه نمیزند آخوندها از خودشان بر آوردند که قسم بخور بروبی کارت و آن مرتد نمینوشت که اصول دین دواست توحید یعنی اتحاد و اتفاق و عدل یعنی مساوات و آن دیگری نمیگفت که زکوة در غلات اریبه واجب است و ما غیر او را باو ملحق کردیم و آن صور ملعون نمینوشت که توسل به راسم و رسم شرك است و نمیگفتند که آن دار الفسق بل الکفر چون مکة معظمه محترم است و آن دیگری تعظیم بطرف آن دار الفسق نمیکرد و آن خبیث دیگر در ملاء نمیگفت که واجب است هر روز بزبانت آن بروند و آن ملحد نمیگفت که قانون مثل قرآن محترم است و آن بی دین در جریده نمینوشت که باید عمل بقرآن کنیم و امروز این قانون قرآن ماست و مجلس کعبه و باید در حال احتضار پارا بسوی آن بکشند خداهانت را بشکند و اگر حریت نبود در مجامع مسلمین آن رباخوار را که قاتل نفس خود و غیر خودی گفتند شهید نمیخواندند و در تجلیل او آن کفریات را نمیگفتند و تعرض بعلماء سلف نمیکردند و توهینات ظاهره بشعائر اسلام نمیکردند و ای بحال ما مسلمین و احترام سید و مولای ^(ع) ابوالفضل آن مظهر و رع امیر المومنین (ع) را نگاه میداشتند و شرافت تربت را غنیمت میشمردند و تشیع را فخر خود میدانستند نه آنکه انکار او را در جرائد خود بنمایند و مسالك طالب اوف که طریق اضمحلال تشیع را نوشته باعلی قیمت بخرند اگر حریت نبود آن خبیث نمینوشت که قانون قرآن امروز ما را کافی نیست باید سی هزار حکم جعل کنیم تا اداره امروزه ما را کافی باشد اگر حریت نبود اینهمه منکرات در معابر شایع نمیشد اگر مساوات نبود بعنوان سلامتی و تحیب بخانه کفار نمیرفتند و آن

کلمات کفر آمیز را در منبر نمیگفتند اگر مساوات نبود آن زنادقه چند نفر مسلم را بلوث قتل يك نفر گبر با سوء حال نمیگشتند و در آن حال فریاد زنده باد دین اسلام بلند نمیگردند و حال آنکه ابد در قانون الهی ما چنین مجازات مقرر نشده آه از سوء رفتار ما مسلمین در مقام حمایت از اسلام که بشنویم این افتراهین را بگویند و بصاحب شرع مطهر نسبت بدهند و ماهها باز حمایت از آن اساس میثوم داشته باشیم آیا حالا هم معلوم ما نشده که این عده قلیل بتدلیس و تلبیس میخواستند که قانون و دین اسلام را تغییر بدهند چنانکه آن سامری دین موسی (ع) را از میان برد که اول ترغیب کرد مردم را بخدای موسی (ع) پس از آن گفت که این گوساله خدای موسی (ع) است و مردم نفهم هم قبول کردند بتفصیلی که در محلس مورخ است اگر این جماعت مقصودی جز اجراء قانون الهی نداشتند چرا قانون مجازاتشان تمام برخلاف قانون الهی بود تو نگوی که قانون دولتی بود مگر دولت میتواند شرعا اعراض از قانون الهی بکند و خود را از تحت آن قانون خارج کند و خود قانونی جعل کند و در مملکت مجری دارد و سایرین وسیله قانون الهی متروک شود اگر مقصود حفظ حمای اسلام و مسلمین بود چرا عدلیه را مجمع این اشخاص معلوم الحال کردند و چرا آن قاضی ملحد هتاک لامذهب را بقضاوت فلان اداره مقرر نمودند و چرا بگرفتن رشوه محض خوشی خاطر زن گیری اسلام را خوار و ذلیل کردند و چرا میزان رفع خصومات را باستنطاق که قانون کفره است معین کردند و چرا دو حق استیناف دعوی از برای متخاصمین تعیین نمودند اگر این اساس بجهت تقویت اسلام بود چرا تمام اشخاص لایابالی در دین و فرق ضاله از بهائی و ازلی و کلیه اشخاص فاسد القیده و دنیا خواهان جاهل و یهودی و نصاری و مجوسی و بت پرستهای هندو تمام ممالک کفر و کلیه فرق عالم مگر خواص از مؤمنین طالب قوت آن بودند و تقویت آن

مینمودند و محبوب القلوب تمام فرق ضاله و مضله از طیبیین و غیرهم بود. ای عزیز اگر مقصود تقویت اسلام بود انگلیس حامی آن نمیشد و اگر مقصودشان عمل بقرآن بود عوام را گول نداده بناه بکفر نمیبردند و آنها را یار و معین و محل اسرار خود قرار نمیدادند و حال آنکه چند آیه در کلام الله هست که میفرماید کفار را ناضر و دوست و محل اسرار خود قرار ندهید آخر مقبول کدام احق است که کفر حامی اسلام شود و ملکم نصاری حامی اسلام باشد و عدل اسلامی را که اساسش بر اختلاف حقوق است بین افراد مخلوق خواهان باشد بلی حمایت عدل بمعنی مساوات و حریت را که قوام حقیقت ظلم باین دو امر است خواهد نمود چنانکه کرد من تعجب دارم از بی تصویری این جماعت آخر ای بی ملاحظه چگونه تصدیق آن میکنند که همان ظلام خواهان عدل اسلامی باشند و تمام فسقه و اراذل و اوباش خواهان آن باشند ولی اشخاصی که قدس و ورع آنها مشهود عامه ناس است و گوشه نشین دیار شما بودند و ابدأ ربطی باعضاء دولت نداشتند زحمتها بر خود راه بدهند در تخریب اساس عدل اسلامی اف بر این دانش که قبول کنند این جریده نگاران معلوم الحال و فرق مختلفه ضاله و ملکم نصاری و امثال اینها مؤید اساس عدل اسلامی و جان فشان از برای آن باشند ولی این مقدسین و ائمه جماعات که بالکلیه از امور عامه معزول داشته اند خود را سعی در تخریب اساس عدل اسلامی بنمایند و اینها در مقام تزییع و تخریب شرع باشند و آنان در مقام حفظ شرع بر آیند ای عزیز اگر مقصود حفظ شرع بود نمیگفتند که مشروطه محبوب ماست نخواهیم راضی شد که کلمه مشروعه نزد او نوشته شود اگر در این کار قوت اسلام بود پس چرا اشخاص معروف بتقوی و زهد و ایمان و شعائر اسلام خوار و موهون شده بودند ولی فرق ضاله و ملاحظه و آثار کفر قوی و ظاهر شده بسود چرا اینهمه در جرایدشان تکریمات

از فرقه زردشتی و سلاطین کیان میگردند و آنها را که اخیست طوایفند طایفه نجیبه میخواندند و چرا اینهمه جرائد پراز کفر را که سبب تضعیف عقاید مسلمین بود منع نمیگردند و اگر گرفتن و منع آنها ممکن نبود پس چگونه گرفتن و مجازات کردن آن ملای پیر مرد ریش سفید و مقتدر و امثال آنها ممکن بود اگر بنای آن بامر معروف و نهی از منکر بود چرا حسب القانون سد این باب شده بود و بهر کس حرفی از این باب زده میشد میگفت که شرف مرا بردی اگر بنای آن بر حفظ دولت اسلام بود چرا یک عضو از روس پول میگرفت و دیگری از انگلیس و چرا هر روزی یک ماده فساد بر پا میکردند و نمبگذاشتند که شعله فساد و ظلم و تعدی و هرج و مرج بخوابد حاصل اگر بخوام مفساد و کفریاتی که منشاء اشاعه آنها بلکه سبب وقوع آنها این اساس میشوم شده بنمایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود ولی شکر خدای عالم را میکنم که بر احدی ظهور این مفساد مخفی نمانده است و معلوم همه شد که این مفساد یا از مقتضیات مجلس بوده و یا از لوازم وجودش لذا میگفتند منع آنها مخالف با عنوان مشروطیت است ای بیچاره برادر عزیزم بدان که حقیقت مشروطه عبارت از آن است که منتخبین از بلدان بانتخاب خود رعایا در مرکز مملکت جمع شوند و اینها هیئت مقننه مملکت باشند و نظر بمقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلاً مطابق با اکثر آراء بنویسند موافق مقتضی عصر بمقول ناقصه خودشان بدون ملاحظه موافقت و مخالفت آن باشرع اظهر بلکه هر چه بنظر اکثر آنها نیکو و مستحسن آمد و او را قانون مملکتی قرار بدهند مشروط باینکه اساس تمام مواد آن قانون بدو اصل میشوم که مساوات و حریت افراد سکنه مملکت است باشد و سوای این آنچه بتو گفته اند کذب محض است اگر در اساسیه محض تدلیس از باب لابدی نوشتند باید موادش مطابق باشد ولی باز در همان نوشتند که تمام مواد قانونیه قابل تغییر است و از

جمله مواد ماده موافق شرع بودن اوست و او را استثناء نکرده اند و بحکم این ماده آنها تغییر داده میشد بقوه جبریه قانون مشروطه مطلقه و حالا هم محض بستن دهان من و تو اسم شرع را بزبان میراندند و لذا عملشان تماماً برخلاف و فاسد بود چنانکه مشاهده کردید و این مطلب اگر چه خلاف قانون الهی است چنانکه توضیح نمودم سابقاً و لسی یالیت مقصود مقدمین و حامین همین بود نه بجان عزیزت بلکه این مطلب را اسباب تحصیل اغراض فاسده خود قرار داده بودند مراد آشفته کردن میدان بود تا آنکه دزد دین و جان و مال در میدان آشفته کار خود را بکنند و یالیت غرض فاسد یک چیز بود هر صنفی بغرضی اقدام در این کار کرد شاید در جریده دیگری با برهان بسمع عامه برسانم ای عزیز آیا بقرآن قسم خوردی که همراهی با این مفساد بکنی بدان که حقیقت قسم خوردن تو بقرآن که همراهی با مشروطه بکنی آن است که بقرآن قسم یاد کرده باشی که مخالفت قرآن کنی زیرا بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بنی نوع انسانست و تو بقرآن قسم خورده که همراهی با مساوات کنی و بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است و تو قسم خوردی که همراهی کنی با آزادی دادن بآنها و قرآن فرموده مسلم را از برای کافر قصاص نمیکنند تو قسم خوردی که همراهی کنی در اثبات حق قصاص از برای کفار ای عزیز آخر این قسم یاد کردن بقانون الهی ما حرام است و عمل کردن بر طبق آن هم حرام اولاً باید دانسته باشی که حقیقت و ثمره مشروطه چیست و بدانی که شرعاً رجحان دارد آن وقت قسم بخوری و بعد از قسم یاد کردن اگر معلوم شد که خطا کرده بودی آنچه را که باو قسم خوردی شرعاً رجحان نداشته بلکه مرجوح بوده و یا آنکه فساد بر او مرتب میشده و یا میشود بلکه همانقدر فهمیدی که بودن و نبودنش مساوی است باز واجب نیست عمل بر آن قسم و اگر نکردنش را بهتر دیدی شرعاً حرام است عمل بآن قسم و

تشخیص این مطلب هم جای تقلید نیست پس اگر هزار مجتهد بنویسند بنای این مجلس بامر معروف ونهی از منکسر و اجراء قانون الهی و اعانت مظلوم و اغاثهٔ ملهوف و حفظ بیضهٔ اسلام است و تو مشاهده کنی که چنین نیست و آنها اشتباه کرده اند بلکه بنای آن بر سد باب امر بمرعوف ونهی از منکر است چون بنای آن بر آزادی است آن نوشتن مجتهدین ابدأ لازم العمل نخواهد بود خصوص اگر مشاهده کنی که منشاء بروز و شیوع هرج و مرج و اینهمه مفاسد است و بسبب آن ظلم عالم رافرو گرفت اگر چشم باز کنی می بینی که ظلم شدید تر و ظالم تغییر کرد و اشد از همه آنکه ظلم بدین اسلام زیاد شد که مقدم بر جان و مال است آیا نمی بینی که عقاید اسلامی غالب مردم چقدر تغییر کرد مگر نمیدانی که حکم قانون الهی آن است که اگر عمل کردن بواجبی محتاج باسباب و مقدمهٔ حرامی باشد باید آن واجب را ترك کرد زیرا که حرام مقدمهٔ واجب نمیشود حال فرض میکنیم که آن غرضی که خواستند انجام بدهند واجب بوده ولی چون قوام گرفتن آن موقوف بنشر کفریات و اشاعةٔ منکرات و وقوع هرج و مرج عظیم بود حرام بود بر ما که همراهی با آن بکنیم ولی اف بر ما که می شنیدیم که میگفتند این درخت باید بخون آبیاری شود و ماها ابدأ جلو گیری از آن گوینده نمی کردیم بلکه همراهی میکردیم بسبب اشتباهاتی که از بعضی بزرگان شده بود ای مردم چه شده است شما را که خود را بنفهمی و ادا میکنید تعیین موضوع ربط بحاکم شرع ندارد بعهده خود تو است اگر هزار حاکم شرع بگویند که این حیوان گوسفند است و تو بدانی که اوسگگ است باید بگوئی او اشتباه کرده و او را نجس بدانی ای عزیز آن قسمها که مخالف با حکم شرع بود یاد کردی اگر مسلمی توبه کن این قسم یاد کردن و عمل بآن حرام است و احدی از علمای امامیه نگفته اند که قسم بر امری که مرجوح شرعی باشد و منشاء فساد دینی یا دنیائی باشد جائز است تماماً میگویند

که قانون الهی ما آن است که چنین قسم حرام است من نمیدانم شما مردم چرا اینقدر بی میل هستید بتحصیل علم بقانون الهی که بشما امامیه عطا شده ای عزیز بر فرض که این اساس از برای جعل قانون جدید که کفر است نبود ولی لابد بودند که تکلم کنند در امور عامه یعنی در اموری که مربوط بتمام افراد رعایای مملکت باشد بلکه سوای امور عامه را از وظیفهٔ خود خارج میدانستند با این وصف پس چرا با اعضای آن وکیل میگفتند مگر نمیدانید که در امور عامه و کالت صحیح نیست و این باب و ولایت شرعیه است یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس مخصوص است بامام علیه السلام یا نواب عام او و ربطی بدیگران ندارد و دخالت غیر آنها در این امور حرام و غضب نمودن مسند پیغمبر ص و امام علیهم السلام است آیا نشنیدی که ائمه ما فرمودند در زمان غیبت فساد بحدی میرسد که تکلم میکنند در امور عامه اشخاصی که حق تکلم در امور عامه را ندارند ای عزیز مگر نمیدانی که اگر غیر اهل در این مسند نشست واجب است منع آن از این شغل و حرام است حمایت او مگر نمیدانی که این کار از غیر نواب عام غضب حق محمد (ص) و آل محمد است ای عزیز گبر را چه که پابر مسند امور عامه بگذارد و حتی در امور عامه کفار سکنه مملکت اسلام و فرق مرتده و ضاله را چه که در حریم این مسند عبور نمایند ولی چکنم اول کسی که در آن مجمع حاضر بود همان فرق ضاله بودند و جان فشانی آنها از همه زیاد تر بود بلکه کار را بجائی رسانده بودند که در واقع اقوی عضو این اساس آنها بودند بلکه همان مجمع که او را مجلس میخواندند بیکارهٔ صرف بودند بک مطلب برخلاف رأی سائر مجامع کفر و الحاد نمیتوانستند رأی بدهند و در واقع بر اولوالالباب واضح بود که اهل مجلس آلت منفعلهٔ این فرق بودند ای عزیز درختی که اینهمه ثمرهٔ خبیثه را مریبی باشد چگونه تصور دارد محبوب امام عصر باشد آیا گمان میکنی

که يك مسلمی با این اوضاع مشهوده شك داشته باشد در حرمت این اساس که دیده شد اگر با خیر از قانون الهی باشد و آیا عاقلی هست که نداند و تفهمد که این اساس را باندک زمانی بجائی خواهند رساند که بسبب قوانین آن اسمی و رسمی از اسلام باقی نماند خصوصاً اگر قلیل زمانی این مدارس جدیده و آن ملاحظه از وعاظ بهمان حالت دو ساله باقی باشند و بعضی معلمین فعلی معلم آنها باشند من نمیدانم حال اسلام آن اطفال چه خواهد شد و ای بحال سادات مدرسه سادات و امثال آن و با این حال گمان ندارم که مسلمی شك داشته باشد در وجوب قلع و قمع این اساس ای عزیز اگر محض حب دنیا اقدام در این امر کردی و دست از وظایف دینی برداشتی بجان عزیزت که خطا کردی آخر الامر میزان مالیه را که مشروطه باید از رعیت و سکنه مملکت بگیرند از زهر صدنود است باخبر باش که سر میشکنند دیوارش ولی کم کم بهزار اسم گرفته میشود مثلاً همان بلدی در سال تقریباً بصداسم از تو پول میگردد و هر حا کمی سالی دو مرتبه حق دارد اعانه بگیرد چنانچه در اساسیه نوشتند و همان عدلیه بصداسم از تو پول میگردد و هکذا حاصل بساید رعیت جان بکند و کیسه بانگ ملی پر شود و امر تجارت آنها منظم گردد و تمام امور خیریه هم بقانون متروک شود چکنی حق داری در باغ سبز از برای تو باز کردند.

ای عزیز بر فرض بگوئیم مقصود اینها تقویت دولت اسلام بود چرا اینقدر تضعیف سلطان اسلام پناه را میکردند و حال آنکه ابتدا قوه مجریه از جندیه حریبه نداشتند بلکه در این دو سال مخصوصاً جندیه را فانی کردند و چرا بهمه نحو تعرضات احمقانه نسبت بسطان مسلمین کردند الحق چقدر حلم و بردباری و رعیت پروری فرمود تمام این مراتب را دید صبر فرمود با شراف مملکت کردند آنچه کردند صبر فرمود بعلماء عصر توهینات نسالیق نمودند صبر فرمود و بعلمای سلف جسارتها کردند صبر فرمود ولی بر همه واضح است که متعرض بامور دینی

و اعتقادی و ترتیب مقدمات اضمحلال دولت اسلامی مطلبی است که صبر در آن روا نیست و خلاف مقتضای سلطنت اسلامی است خصوص دیده شود که چند نفر مسلمان بلوث قتل گیری با سوء حال کشته شوند و این عمل را قانون الهی بشمارند و چون لیس للباطل الاالجوله و این حق مارا صاحبی است قادر و نگهبانی است مقتدر بحمد الله که شاهنشاه مامسلمانان هم بحکم اسلام صبر را بکنار گذاشتند و در کمال متانت مطالبه معدود قلیلی از مفسدین معلوم الحال را فرمودند و آن کفره و فسقه مضایقه کردند باز مطالبه فرمودند محض قلع فرمودن ماده فساد و آن جماعت ضاله مامورینش را کشتند هر چه فریاد کردند که نزنید نکشید ما مأمور بزدن نیستیم فایده نکرد مامورین را بنارنجک کشتند بی گناهان را هدف گلوله کردند و سنگرهای قوی معین کردند و منارهای مدرسه را سنگر نمودند و آلات حرب زیادی در سنگرهاشان جمع کردند چون حضرت شاهنشاه مطلع بتمام این وقایع بودند و فساد عمومی عاقبت این امر مشاهدهشان بود بعد از آنکه خارج از قدر مترقب تأکید فرمودند که شاید بدون غضب و مقاتله دست این ملاحظه و مفسدین از این اساس کوتاه شود نشد لذا با کمال ملاحظه حفظ دماء مسلمین بحمد الله بتأیید ولی مسلمین آن کفر خانه را که ملاحظه حرز و منشاء ضرار بر اسلام و مسلمین قرارداد داده بودند و او را سپر و چینه خود کرده از برای متمکن بودشان از قتل مسلمین و انجاح مقاصد فاسدشان خراب کردند و اهل آن را متفرق نموده و مفسدین را دستگیر کرده و خانه نشین فرمودند بلی و من بعمل مثقال ذره شر آیره کو آن کسی که بر منبر بیغمیر صلی الله علیه و آله بالا میرفت و میگفت که ای مردم ایران الان دیگر بالطبع مشروطه شد محال است برگردد توپهای عالم جلوی طبیعت را نخواهد گرفت هر جا که هستی بین چهار توپ بنیه بامر خالق و مدبر و مقلب طبیعت چنان اجزاء طبیعت را متفرق کرد که اثری از آنها پیدا نخواهد شد و تمامشان متحیر و شرمنده و بیچاره شدند کو آن ملاحظه

که میخواستند بر حسب مقتضی عصر قوانین طبیعیین را آنهم بعقول نا قصه خود در ایران جاری کنند و اطفال را طبیعی تربیت نمایند که آن اشخاصی که میگفتند و مینوشتند که لازم است بتعلیم اجباری اطفال ایران در مدارس جدیده بخط جدید و لسان پهلوی قدیم تعلیم داده شوند تا آنکه دیگر نتوانند بخوانند این کتبی را که علماء در عهد صفویه نوشتند و سبب شدند که این خلاف میشوم شیعه و سنی بین مسلمین افتاد که صفویه محض مملکت گیری این خلاف را بین مسلمین انداختند و علماء هم بهره از این آتش بخرم خود بردند و این کتابها را جعل کرده و نوشتند و بر ما لازم که این کتاب را چون منشاء این خلافت از بین برداریم و طریق آن همین است که نوشتیم الحمد لله قبل از آنکه شما متمکن شوید که این کتابها را متروک کنید سید و مولای ماشیعیان بید قدرت سلطان اسلام ارکان شما را درهم شکست و جمع شما را متفرق فرمود آخرای ملحد غلط گو مگر آن علماء که این کتابها را در عهد صفویه نوشتند آیا بک خبری بی سند نوشتند پس بین بحار مرحوم مجلسی و غیر آن را که هر خبری که نقل فرموده اند اسم آن کتابی را از او نقل نموده ذکر فرموده اند و اکثر از آنها کتبی است که نهصدسال یا هزارسال یا هشتصدسال قبل نوشته شده و غالب آنها را فریقین قبول دارند همین غلطها را کردید که خدا خانه شما را خراب نمود ولی الحمد لله آنمقدار قتل نفوسی که مترقب بود نشد و حفظ دماء مسلمین اگر چه خود را سپربلای ملاحظه کرده بودند شد و از جمله ملاحظات ملوکانه که در مقام انتصار از اسلام فرموده بودند آن بود که مباشر توپ را اشخاص مسلمی که از اعضاء توپخانه و قزاقخانه بودند مقرر فرمودند الحق خدمتی از جهات متعدده باسلام شد که احدی گمان آن نداشت ذلك فضل الله یوتیه من یشاء نعم قال الله تبارک و تعالی :

و اذا استیاس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا الحمد لله که

نصر الهی آمد در حالتی که تمام مؤمنین مایوس شده بودند و دلهاشان در درونشان مثل نمک آب شده بود ایها الناس نظر کنید بحال این فراعنه و عبرت بگیرید که مقلب الاحوال در دو ساعت چگونه حال عالم را منقلب فرمود بگوئید بآن ملحد دیدی که مملکت مسلمانان را صاحبی است تو انا قال الله تبارک و تعالی : فلما نسوا ما ذکرنا به ففتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبسوتون یعنی پس زمانی که فراموش کردند آنچه را که پیغمبران ما بآنها فرمودند باز کردیم از برای آنها جمیع ابواب نعم دنیوی را همینکه فرحانک شدند و مغرور شدند بآنچه که بآنها داده شد بنزول عذاب دنیوی آنها را گرفتیم و مقهور کردیم بناگهانی بنحویکه دیگر آنها مایوس باشند از نجات و رحمت و باقی ماندند پشیمان و حیران و سرگردان الحال بر تمام ما افراد مسلمین لازم است شکر این موهبت عظمی را بنمائیم لیلاً و نهاراً باقی داشتن این نصر را از خالق خود بخواهیم تا آن مزخرفات و کفریات در منابر و مجامع و معابر گفته نشود در لواحق منتشر نشود و معابد مسلمین مجمع کفره و زنادقه و اوباش نگردد و در منابر مردم را ترغیب بدنیا نکنند و در بلد اسلام کفره و مسلمین مساوی در حقون و حدود نباشند و این زبانها و قلمهای هرزه آزاد نشود تا آنکه مسلمین عزیز و مرتدین خوار و ذلیل باشند و بر شما باد که بعد از این تحصیل علم بقانون الهی بنمائید تا بدانید که قانون الهی ما را کافی است و احسن و اکمل قوانین است ای بیچاره قانون اسلام را بدان و عمل کن و راضی برضای خالق باش تا در دنیا و آخرت بهره مند باشی ای علمای امامیه بوظیفه نوکری خود رفتار کنید پادشاهان ملکا خسرو حفظ ناموس شرع و نشر عدالت اسلامی را تکمیل فرما و ای وعاظ مسلمین راضی نشوید که دیگر کذب بخدا و رسول (ص) در منبر پیغمبر (ص) گفته شود و بر شماهاست که اصلاح مفاسد آن کفره را بفرمائید ایها الناس بدانید که دنیا خواهان

جاهل به مکرری و شیطنت گوش و چشم و قلب شماها را بخواب غفلت پر کردند بلکه حس ظاهر شما را هم از شما سلب نموده چشم سرباز کنید و گوش قلب فرا دارید مصلح را از مفسد تمیز دهید گول چهار نفر ارازل و اوباش که در تیریز جمع شده نخورید حالاتشان را مشاهده نمایند و از جو طمع درویدن گندم نداشته باشید ای برادران اثنی عشری بدانید و آگاه باشید و بشنوید و تفکر بفرمائید و اغراض نفسانیه دنیویه را که عاقبت سوء دارد بکنار بگذارید و بدانید که طبع مملکت ما را غذاه مشروطه اروپا دردی است بی دوا و جراحی است فوق جراح زیرا علاوه بر آنکه منافی قواعد اسلام ماهاست ایران ما را سه خاصه است که تا آن سه خاصه در آن باقی است ایجاد پارلمنت جز منشاء هرج و مرج فوق الطاقه نخواهد شد یکی از آن سه خاصه وجود مذاهب مختلفه و دیگری کمی عده چندیه سیمی کثرت ایلات بادیه و در ممالک خارجه این سه وجود ندارد اما کثرت چندیه آنها که مشهود است و اما اختلاف مذاهب در آنجا نیست زیرا فرق مختلفه آنها را کلمه کفر جامع است لان الکفر ملة واحده لذا عناد قلبی بین آن فرق نیست و اما ایلات آنها تمام اهلی شده اند چنانکه بر همه مکشوف است و اما ایران ما چون مقابله نور و ظلمت و کفر و ارتداد و اسلامیت است این دهر آن طار دیکدی بگردند و تمام فرق ایران بایک عده قلیل اثنی عشری کمال معاندت را دارند و در ضمیر تمام آن فرق نیست مگر افناء و اعدام این فرقه و هکذا عکس و مشهود است که بعضی از این فرق با یکدیگر هم همین مخالفت را دارند و در این صورت بایجاد این اساس میشوم بسبب اظهار عقاید و اعمال اهالی این فرق مختلفه و اظهار عناد آنها قهراً چنان هرج و مرج عظیمی در بلدان ما ظاهر خواهد شد که احدی مالک جان و مال و عز و عرض خود نباشد و آئی هیچکس در خانه خود آسوده خاطر نخواهد بود چنانکه نمونه آن مشهود عامه شد و معلوم است بر همه که مؤمن اثنی عشری

چه بسیار عده کمی خواهند بود ان الناس لدى الحق قلیل لقلیل ولذا امر منتهی بآن خواهد شد که اثری از این طسایفه باقی نماند و از اسلام واقعی نماند جز اسمی بلکه نماند مگر اسم فرق ضاله حادثه در اسلام این حال بلدان و معموره ایران و اما طرق و بوادی بکلی مسدود و مختل خواهد شد بسبب طغیان ایلات و قطاع الطریق که از هر زاویه سری بلند خواهند کرد و هر روزه را گر گهای خونخوار احساطه خواهند نمود و اموال عامه اهل ایران بتاخت و تاراج خواهد رفت و اختلال امر بحدی خواهد رسید که ولو خارجه هم اعانت کند اصلاح پذیر نشود مگر بقتل عام و نهب اموال آنها در مدت متمادی بلی اگر ابتداء بتقویت سلطان ذیشوکت مملکت پرداخته شود و معلوم است آن اعلی حضرت یک کرور چندیه حاضر تحت السلاح تهیه شود و در هر بلدی و طریقی و ایلی بقدر لزوم متفرق شوند و عده معتدبه در رکاب اعلی حضرت حاضر باشند آنوقت ممکن است جلوگیری شود تا آنکه بایجاد این اساس مخالف بادین اسلام هرج و مرج ایران را فرو نگیرد ولی عجب دارم از شما برادرانم که چرا تصور عاقبت و آخرت خود نمیکنید و بدست خود ریشه خود را میکیند و اعجب از این شبهه و مساعدت بزرگان سکنه ظهر کوفه است و اعجب از این جهاد نامیدن این معرکه است و اعجب از این شهید خواندن مقتولین در این راه است و حال آنکه بهانه آنها جز ظلمی که مدعی اند چیزی نیست ای برادر مگر قطع ظلم مورد جهاد است مگر جنایت وارد نشده را قصاص میکنند من نمیدانم رجاء وقوع چه ظلمی را در نظر گرفته اند که اعظم است از اضمحلال دین و سفک دماء مسلمین و نهب این اموال محترمه شاید وحی جدیدی بسوی آنها شده باشد لانا لا نجد فیما اوحی الی الرسول شیئا من ذلك و اعجب از کل آن است که مخالفت این اساس میشوم و این شجره خبیثه را که تربیت آن باهدار دماء مسلمین باید بشود بقول خودشان محاده با امام

زمان میخوانند والله خجلم از فهم يك شخص فرنگی با اینکه آنها مهمی جز تکمیل حس ظاهر و قوای نکرویه ندارند و عقولشان معطی با عطیه کثیره کثیفه شده یالیت که این مطلب را یکی از این اشخاص میفهمید و دیگر مخالفت آنرا محاربه با امام زمان عجل الله فرجه نمیخوانند و فهم آن شخص فرنگی این است که گفت مجلس پارلمنت و دارالشورای ملی که در نظر ما اروپائیان جوهره ایست گرانها تقریباً چهارصد سال است در این عالم ایجاد شده و ماها آن جوهره را پسندیده بسمع قبول اختیار نموده و آئین خود مقرر داشتیم و مفتخریم بآن و از برای شما مسلمانان آئین و طریقه ایست که صاحب آن را امام زمان میخوانید و موافقت آنرا موافقت با امام زمان و مخالفت آن را مخالفت با آن جناب می شمارید و آن آئین شما مخالفت تامه با آئین مادارد لذا ما را مسلمان نمیدانید با اینکه مشروطه را اختیار نموده ایم و ایداً اقرار بطریقه و آئین شما مسلمانان نموده ایم و در این اوان شما مسلمانان اراده آن نموده اید که آئین ما را در مملکت خود مجری دارید حال ما تعجب داریم که چگونه مخالفت آئین ما را مخالفت با امام زمان خود می شمارید و حال آنکه مخالفت آئین سابقه شماها مخالفت با امام زمان شماست نه مخالفت مشروطه که آئین ماهاست ای برادر عزیز تصور در این کلام بفرمائید شاید کشف مطلب از برای شماها بشود ای شیعه اثنی عشریه آیا کفایت نکرد شما را شنیدن و دیدن اینهمه منکرات آیا باز هم طبع اسلامی شما قبول میکند این اوباش بازیگر میدان شوند آیا انصاف است که کرام قوم شما پایمال ارادل گردند آن نعمت امنیت تام که در بلدان و طرق ایران داشتیم دیدید که در این دو سال از دست مارفته بود آیا سزاوار است ثانیاً خود را مبتلای بآن بلیه بکنیم و اسباب پیشرفت مقاصد این فرق ضاله بشوید و بازاری می شوید که آن کفریات و تحریفات آیات قرآنی در السنه و افراد ناس منتشر شود ای متدینین آنوقت

متعذر میشدید باینکه ندانسته مبتلا شده ایم حال نگذارید یا انصار الحجة و یا محامین عن الطریقه المحججه دیگر راضی نشوید اینهمه کفریات و کذب بخدا و رسول ص در منبر پیغمبر ص گفته شود و بر شماهاست که اصلاح مفاسد آن کفره را بفرمائید ای تجار اینقدر دنیا پرست نباشید محض تعمیر دنیا اینگونه اقدامات نکنید ربا نخورید و نگوئید ماها آنچه میدهیم و میگیریم دهنده راضی و ما هم راضی هستیم چون این رضای بحرام است و حرام کرده اید البته آنکس که پول بشراب میدهد در کمال رضا میدهد ولی خریدنش حرام و رضای بیول دادنش حرام دیگر است حرام که بسبب رضا بودن حلال نمیشود ای کسبه کم فروشی را بکنار بگذارید جنس بدو خوب را داخل یکدیگر نکنید که بسدون خبر دادن بمشتری بفروشید اینقدر حرص دنیا نداشته باشید ای مردم از حضور جماعات و استماع مواعظ غفلت ننمائید متاع فانی بدهید متاع باقی بخزید و راضی به بی عصمتی زنها و دختران خود نشوید نگذارید از خانه بیرون بروند مگر با لباس عصمت نه با چادر چرخی مردم قوه شهوت دارند ریاضت که نکشیده اند عزب در سر کوچکها زیاد است غیرت شما کجا رفت زنها با چادر چرخی در کوچه و بازار مشغول بیع و شرا هستند و کسی آنها را منع نمیکند بترسید از خدا بترسید از بلا بترسید از عذاب خواهید مرد و همه مشغول هستید فکر آرزو هم باشید ای کسانی که ایمان بخدا آوردید مستقیم باشید اعادنا الله من شرور انفسنا و من شر الشیطان و من شر کل ذی شر.

کتابه: زین العابدین الملقب بملك الخطاطین.

ادب الایمان فی العالم نفسی العالم ان یطهر صلو و الاصلیه
کتاب فکرة الغافل و ارشاد الجاهل

بسم الله الرحمن الرحيم

والله و بعد ان خادم مشرع مطاع احمدی عرض بردار
دی و اخلا و طانی میرساند که اگر چه حقا نظام عالم محتاج بقانون
در حقنی است تحت قانون اهل شده و بر طبق آن عمل نمودند
آنها با بسته و قابلیت قانونشان منظم شده ولی بر حاکمیت
معلوم است که بهترین قوانین قانون الهی است این مطلب
از برای مسلم محتاج بر دلیل نیست و بجا آمده ما میانه بر
و کا بهترین قوانین الهیه را در دست داریم چون که این قانونی است
که وی منسوخ نموده و در انداخته و در عالم نبوی اشرف برکش و

شاه

(۱)

(۲)

شوند و مشوری نزدیک قانونی بدینند که جامع این دو جهت
باشد و موافق رضای خالق هم باشد لابد اگر کسی از وقت
اسلام خارج خواهد بود چون اسلام بدون قسم از نبوت
حق نیست و افراد نبوت غیر دلیل عقلی متصور نیست و
دلیل عقلی بر نبوت سرای احتیاج با چنین قانونی دلیل
و عجزاً از زمین آن نیست باشد و اگر خود را قادر بر آن بر نیام
پس دیگر دلیل عقلی بر نبوت نخواهیم داشت بلکه اگر کسی را
کان آن باشد که تصفیات عصر تغییر دهند بعضی موارد آن
قانون الهی است یا نقل آنست چنین کسی هم از عقاید اسلامی
خارج است بجهت آنکه پیغمبر یا خاتم انبیاست و قانون
او ختم قوانین است و خاتم آن کسی است که آنچه متعلق
حال جواد است الی یوم ظهور نبوی او وی شده باشد

درین احوال که در بانه پس باید بر چنین اعتقاد کمال
ساعات را با اعتقاد بخانیت کمال این او دارد و انگاه
خانیست بگم قانون الهی گرفتارست و توسیح این مطلب را
در سؤالی جواب عقلی حاصل بسیار واضح و برهان قاطع بود
در همین اوان نموده ام پس جل قانون کلاماً هم بعضاً سناقات
با اسلام دارد و این کار کا پیغمبر است که از بر روی که مبعوث
شده از برای همین کار بود بعضی از احکام پیغمبر سابق را هم
میفرمود و بعضی را تغییر میداد تا آنکه خاتم انبیا صلی الله
علیه و آله مبعوث شد و درین حداراکا نمایان منسوخ نمود
او خاتم انبیاست و قانون الهی که او آورد و دیگر نقص نخواهد
داشت حتی نیست تمام ایام و نیز نیست تمام مردم الی تمام
حسب الهی بوده با استحضار شخصیت یا منطبق عن الهی

ان